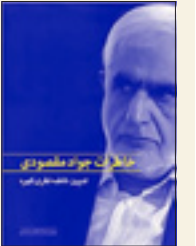


امام فرمود: مطمئن باشید که پیروز هستید!

■ شاهد توحیدی



جواد مقصودی از فعالان نهضت اسلامی، از دوره آغاز تا پیروزی آن به شمار می‌رود. خاطرات او از شرایط جامعه در این دوره تاریخی، چندی است که از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی

منتشر شده است. تارنمای ناشر در اشارتی کوتاه، اینگونه به معرفی این اثر پرداخته است: «انقلاب اسلامی همان گونه که محصول فعالیت‌های گسترده گروه‌ها و اقسام مختلف جامعه بوده است، باید از زبان افرادی متفاوت و متعدد نیز بازگو شود، تا علاوه بر دستک‌یل جامع‌تر به سه جزئیات وقایع، چگونگی و زوایای گوناگون آن نیز پدیدار شود. خاطرات جواد مقصودی، اطلاعات سودمندی از وقایع دهه ۱۳۲۰ و فعالیت‌های گروه شیعیان - که راوی خود از اعضای شورای مرکزی آن بوده است و تاکنون اطلاعات کمی درباره آن منتشر شده است - در اختیار پژوهشگران تاریخ انقلاب اسلامی می‌گذارد. این گروه بعد از فوت آیت‌الله العظمی بروجردی و تشکیل هیئت‌های مؤتلفه اسلامی، یکی از ارکان این تشکل شد. همچنین ایشان خاطرات نسبتاً جامعی از آغاز نهضت امام خمینی، فعالیت‌های مبارزان با رژیم پهلوی در دوران تبعید امام و وقایع مربوط به این دوره ارائه داده‌اند. با توجه به مسئولیت راوی در مدرسه رفاه و مدرسه علوی در روزهای اوج‌گیری انقلاب اسلامی، وی خاطرات دست‌اولی از نخستین روزهای ورود امام و فضای سیاسی نخستین سال‌های انقلاب در اختیار خواننده قرار می‌دهد. همچنین با عنایت به اداره ستاد نماز جمعه توسط راوی به‌مدت ۲۷ سال، خاطرات منحصر به‌فردی در این زمینه نیز ارائه شده است…»



➤ جواد مقصودی

مقصودی در بخشی از خاطرات خویش، درباره روزهای اقامت امام خمینی در مدارس رفاه و علوی، چنین روایت کرده است: «قرار بود حضرت امام را از در پشتیبانی مدرسه رفاه وارد آنجا کنیم، اما نمی‌دانستیم که دقیقاً در چه ساعتی تشریف می‌آورند. آقایی که کلید مدرسه دستش بود، موقعی که امام آمدند، در آنجا نبود. امام مدتی معطل شدند، تا توانستیم او را پیدا کنیم! امام بالای پله‌های مدرسه رفاه نشستند و حدود ۲۰ دقیقه‌ای برای ما صحبت کردند و فرمودند: استقامت کنید و مطمئن باشید که پیروز هستید… برای ما خیلی عجیب بود که ایشان با بیش از ۷۰ سال سن و بعد از آن سفر طولانی، از دحام مردم در فرودگاه و بهشت زهرا و ایراد یک سخنرانی پرشور، بطور آن قدر با نشاط و پرانرژی بودند. به هر حال امام در اتاقی که برایشان تدارک دیده بودیم، مستقر شدند. شهید بهشتی هم بودند. خدمت امام رفتیم و دست‌شان را بوسیدیم و عرض کردم، در نجف خدمت‌شان را بوسیدم و اعلامیه‌ای را به من دادند. امام فرمودند: اگر شما هم مثل من پیر شسوی، خیلی چیزها از یادت می‌رود! اما درباره اینکه چرا حضرت امام در آغاز، در مدرسه رفاه مستقر شدند و بعد آنجا را ترک کردند و به مدرسه علوی عزیمت کردند، نکته‌ای وجود دارد. حضرت امام فرموده بودند: در منزل کسی با ادارهای اقامت نخواهند کرد. در عین حال مقید بودند در محله ثروتمند شهر هم نباشند، به همین دلیل مدرسه رفاه را انتخاب کردیم که با سرمایه و مشارکت افراد متدین ساخته شده بود و در وسط شهر هم قرار داشت. انتقال امام به مدرسه علوی، فکر شهید مطهری بود. بنده دلایل این کار را نمی‌دانم. امام را با ماشین به مدرسه علوی بردیم. جمعیتی که برای دیدار امام می‌آمدند، از در خیابان ایران وارد و از در جنوبی خارج می‌شدند. من و یکی از دوستان به اسم آقای دکتر خمسی، در روز اول استقرار امام در مدرسه علوی، دائماً در محضر ایشان بودیم…»

■ احمد رضا صدری

سالمرگ محمدعلی فروغی دردشتی، می‌تواند فرصتی برای بازشناسی نقش اصلی او در دوره حاکمیت رضاخان باشد. وی به‌رغم اینکه در زمره سیاستمداران جای داشت، اما بیشتر به ساختارسازی فرهنگی روی آورد و تقریباً تا پایان حیات نیز، به همین کار بود. در مقال پی آمده بااستناد به پیاره‌ای از تحلیل‌ها، به بسط این نظریه پرداخته شده است. امید آنکه تاریخ پژوهان و عموم علاقمندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **استاد اعظمی ژبیداری، مهم‌ترین سرفصل کارنامه فروغی**

سازمان فراماسونری در تمامی شعب خویش در هر نقطه از جهان، نخبگان آن منطقه را برای رهبری یا استادی اعظم برمی‌گزیند. این قاعده، درباره لژهای ایرانی نیز صادق است. لژبیداری ایرانیان، یک‌سال پس از تأسیس مشروطیت ایجاد شد و مسئولیت آن نیز، برعهده محمدعلی فروغی دردشتی قرار گرفت. پس از مرگ او، فرزندش محسن فروغی به جای وی نشست و تا پیروزی انقلاب اسلامی، مسند پدرا خالی نگذاشت. نقش آفرینی مؤثر فروغی در سازمان فراماسونری، علی‌الاصول باید درصدر کارکرد سیاسی و فرهنگی وی دیده شود و بقیه فرازهای کارنامه او، متناسب با تحلیل و تفسیر شود. قاسم‌تیریزی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این‌باره معتقد است: «همان‌گونه که اکثرآ می‌دانند، فروغی یک فراماسون حرفه‌ای بود. میرزا ملکم‌خان اولین تشکیلات فراماسونری در ایران به نام فراموشخانه را، در دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه به‌وجود آورد که عامل عقد قراردادهای استعماری هم بود. پدرفروغی، از دوستان صمیمی میرزا ملکم‌خان بود و فروغی دراین‌باره گفته است: ما تحت تأثیر افکار ملکم‌خانبودیم و آثار او را می‌خواندیم! پس از آغاز مبارزات آیت‌الله‌العظمی حاج ملاعلی‌کنی، به‌ظاهر فراموشخانه تعطیل می‌شود، اما

«**دکاء الملک» در ریل‌گذاری فرهنگی خویش برای دوره سلطنت رضاخان و پس از آن، دال مرکزی فعالیت خویش را، احیای ارزش‌ها و نمادهای باستانی و پیشاسلامی قرار داد. تلاش برای تاریخ‌نگاری و در مواردی تاریخ‌سازی برای آن دوره، گاه بس گزاف و حتی پرخرج می‌شد. این فرآیند تا پدآنجا پیش رفت که انتساب اشعاری ناموثق به حکیم ابوالقاسم فردوسی، اعتراض چهره‌ای چون محمدتقی بهار را نیز برانگیخت!**



محمدعلی فروغی در کنار رضاخان در دوره نخست‌نژداری

محمدعلی فروغی دردشتی

ساختارسازی فرهنگی برای استبداد منور

استاد اعظم لژبیداری

بی‌سوادی قزاق را جبران می‌کرد!

در واقع این تشکیلات در دوران مشروطه تا پایان دوره رضاخان، به صورت پنهانی وجود داشته و دارای دو لژ بوده است؛ یکی لژبیداری و دیگری لژ روشنائی. لژ روشنائی در زمان حضور پلیس جنوب -تفنگداران انگلستان- در جنوب کشور تأسیس می‌شود و تا پایان دوره پهلوی و انقلاب، فعالیت داشته است. لژبیداری هم از سوی انگلستان، مدیریت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران را از سال ۱۲۸۶، یعنی یک‌سال بعد از پیروزی انقلاب مشروطه تا پیروزی انقلاب اسلامی برعهده داشت! استاد اعظم این لژ تا سال ۱۳۲۱، محمدعلی فروغی بود و پس از او، پسرش محسن فروغی این سمت را ادامه داد. اگر چه ابراهیم حکیمی استادی چون دست‌نوشته‌های اعضا و سوگندنامه و حتی معرفی‌نامه‌های آنان، در این مجموعه موجود است. به‌رحال فروغی را به عنوان استاد اعظم یا رئیس لژ فراماسونری، باید یک فراماسون تمام‌عیار و وابسته به سیاست انگلیس دانست…»

■ **بیم و امیدهای استاد اعظم، در باره قزاق**
اگر استعمار در کشوری، عامل خود را از میان فرومایگان برکشد، لاجرم فردی از اهالی دانش و فرهنگ را در کنار او خواهد گمارد، تا کاستی‌های نظری وی را تدارک کند. پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، انگلستان فروغی را دستیار رضاخان خواست و پس از نیل قزاق به سلطنت، نقشی وی را پررنگ‌تر نمود. او به‌رغم توانایی‌های سیاسی، به ساختارسازی فرهنگی برای حکومت پهلوی اول پرداخت، تا اثراتی ماندگار تر داشته باشد. روح‌الله جلالی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این فتره آورده است:

«فروغی آدم جامع ادیمت است. او در امتداد تشکیلات فکری میرزا ملکم‌خان (مؤسس اولین فراموشخانه فراماسونری در ایران) است. البته برخی معتقد هستند که

دمودز در آن زمان، بیوستن هر اهل علم و روشنفکری به این لژهاست. در حالی که نباید از یاد برد که انگلیسی‌ها، محافلی را با زبان مشترک برای این افراد درست کرده بودند و آنها را در راستای اهداف خود به خدمت می‌گرفتند. لذا نباید انتظار داشت که فروغی فقط در زمین سیاست داخلی قدم بزند. فروغی به‌نوعی، دنباله نقش سیدضیاء برای جبران بی‌دانشی رضاخان را ایفا می‌کند. اگر سیدضیاء و کمیته زرگنده، عامل سیاسی داخلی درآستانه اسفند ۱۲۹۹ بودند و رضاخان عامل اقتدار و قوه قهریه، در سلطنت نیز فروغی تا حدودی جبران‌کننده همین موضوع تعریف می‌شود. به عبارت دیگر فروغی نه امید کامل به رضاخان دارد و نه توپمد از او می‌گوید. من استاساد اعظم بودم و دیگران هم چنین ادعاهایی دارند، ولی خوشبختانه با پیروزی انقلاب اسلامی، اسناد لژبیداری در منزل پسر فروغی به‌دست آمد و در پنج جلد کتاب، توسط نشر سوره مهر منتشر شد. اسنادی چون دست‌نوشته‌های اعضا و سوگندنامه

و حتی معرفی‌نامه‌های آنان، در این مجموعه موجود است. به‌رحال فروغی را به عنوان استاد اعظم یا رئیس لژ فراماسونری، باید یک فراماسون تمام‌عیار و وابسته به سیاست انگلیس دانست…»

■ **بیم و امیدهای استاد اعظم، در باره قزاق**
اگر استعمار در کشوری، عامل خود را از میان فرومایگان برکشد، لاجرم فردی از اهالی دانش و فرهنگ را در کنار او خواهد گمارد، تا کاستی‌های نظری وی را تدارک کند. پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، انگلستان فروغی را دستیار رضاخان خواست و پس از نیل قزاق به سلطنت، نقشی وی را پررنگ‌تر نمود. او به‌رغم توانایی‌های سیاسی، به ساختارسازی فرهنگی برای حکومت پهلوی اول پرداخت، تا اثراتی ماندگار تر داشته باشد. روح‌الله جلالی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این فتره آورده است:



محمدعلی فروغی در کنار حسن اسفندیاری، ملقب به حاجی مجتهد السلطنه

تفکر جدایی‌دین از سیاست و انزوای روحانیت در گوشه محراب و مسجد که توسط اسلاف خود یعنی: تقی‌زاده، میرزا ملکم‌خان، سیدضیاء و… دنبال شده بود، می‌باشد. در واقع او علایق باستانی و ملیت‌گرایی را در مقابل اسلام به کار می‌گیرد، چیزی که ما در جریان جمعیت‌های روشنفکری، در طول تاریخ پهلوی تا پیروزی انقلاب اسلامی و پس از آن دیده‌ایم. جمعیت‌های گوناگون همچون جبهه ملی، نهضت آزادی، همواره از تفکر فروغی و امثال او مایه گرفته‌اند. اولی جناح غیر متدین و دومی جناح متدینی که اسلام را در سایه ایران قبول داشته و همواره در خط ترسیم شده توسط فروغی و اسلاف و اخلاش حرکت کرده است. فروغی در نطق معروف خود، رضاخان میرپنج را پادشاهی پاکزاد و ایران‌نژاد، وارث تاج و تخت کیانی، ناجی ایران و احیاگر شاهنشاهی باستان می‌خواند! انتخاب نسام پهلوی هم، از ابتکارات فروغی بود تا رضاخان از سابقهٔ خود، به عنوان خان، میرپنج و سردار سسیه فاصله بگیرد و خود را شاه شاهان و جانشین کوروش، داریوش و نوشیروان بداند. تألیف کتاب سه جلدی ایران باستان توسط فرماسونی چون حسن پیرنیا (پسر میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، از بنیان فراماسونری در ایران)، در همین راستا صورت می‌گیرد. جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، حذف سال‌شمار هجری و جایگزینی تاریخ شاهنشاهی به جای آن، نتیجه تلاش‌های فروغی و تحقق‌بندهای ایدئولوژیک نطق اوست…»

■ **فرهنگسازی با طعم باستان گرایی، از دل مشغولی‌های استاد اعظم**
«دکاء الملک» در ریل‌گذاری فرهنگی خویش برای دوره سلطنت رضاخان و پس از آن، دال مرکزی فعالیت خویش را، احیای ارزش‌ها و نمادهای باستانی و پیشاسلامی قرار داد. تلاش برای تاریخ‌نگاری و در مواردی تاریخ‌سازی برای آن دوره، گاه بس گزاف و حتی پرخرج می‌شد. این فرآیند تا پدآنجا پیش رفت که انتساب اشعاری ناموثق به حکیم ابوالقاسم فردوسی، اعتراض چهره‌ای چون محمدتقی بهار را نیز برانگیخت! سیدمر تقی حسینی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در توصیف این فرآیند می‌نویسد:

«فروغی ایدئولوژی‌ای را بی‌گذارد که هزینه گزاف فراهم آمدن لوازم آن طی دوران سلطنت پهلوی اول و دوم، با به‌کارگیری انبوهی از محققان، مصنفان و دانشگاهیان درجه اول پرداخت شد. این ایدئولوژی، تجلیات فرهنگی و سیاسی فراوان داشت. از جمله آنکه سال‌شمار هجری حذف شد و به‌جای آن، تاریخ شاهنشاهی ابداع گردید! جشن‌های ۲۵۰۰ساله با زرق و برق خیره‌کننده خود، اوج خودنمایی مادی و سیاسی این ایدئولوژی بود. این رویکرد سرانجام منجر به اذعایی گزاف‌شد: کز پهلوی ملک‌شکد ایران/ صد رهبر زعهد باستان! برای تدوین و پرداخت این ایدئولوژی بود که فراماسون با سواد و پرکاری چون حسن پیرنیا (پسر میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، مبتنی ۱۳۲۱ اش)، به تألیف کتاب سه جلدی ایران باستان دست زد. این باستان گرایی، نه از سر علاقه علمی و تحقیقی و نه به‌خاطر دل‌خوشتگی نسبت به احیای میراث فرهنگی ایران، بلکه با اهداف سیاسی تبلیغ می‌شود. در مقابل دوران اسلامی تاریخ ایران که در واقع اوج تمدن ملی ما است، آماج حملات محققین فراماسون قرار گرفت و با تلاش زیرکانه و با پوشش به‌ظاهر موجه عرب‌زدایی، نهی ساختن فرهنگ ملی ایران از درون‌مایه اسلامی، به اوج خود رسید. علاقه عجیب فروغی به شاهنامه فردوسی، در این راستا بود. فروغی بخش مهمی از وقت خود را، صرف شاهنامه کرد و به تنظیم خاصه دوجلدی و منتخب یک جلدی آن پرداخت. تلاش فروغی بعدها توسط شاکرگردان و بیروان مکتب او، بی‌گرفته و حتی به افراط کشیده شد. در نتیجه شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، به کتاب مقدس ایدئولوژی شاهنشاهی بدل گردید. چیزی که روح تحریف این اثر و جعل ابیات، به چنان ابتدالی کشید که مرحوم ملک‌الشعراى بهار را فریاد آورد، او گفت: اشعاری پدرو مادر را پهلوی هم قرار داده‌اند و اسامی آن را شاهنامه گذاشته‌اند! بنده وقتی می‌گویم این شعر مال فردوسی نیست، می‌گویند که تو وطن پرست نیستی! آقا این وضع زندگی نیست، افرادی می‌خواهند احساسات وطن‌پرستی مردم را، بدین‌وسیله تحریک کنند و بالا بیاورند، هر چه دلشان خواست در آن می‌کنند و هر چه در آن گنج‌ناییده شده، قبول می‌کنند و می‌گویند این شاهنامه ملت ایران است…»

■ **سیاستمداری استاد اعظم، در عین فرهنگسازی**
همانگونه که اشارت رفت، اگر چه کارنامه فروغی در دوره قزاق نشان از عزم او برای فرهنگسازی دارد، اما وی در بزنگاه‌های خطیر تلافی فرهنگ و سیاست، عهده‌دار مناصب رسمی سیاسی نیز می‌شد. او در این عرصه هم کارنامه‌ای مطول دارد که شمه‌ای از آن به ترتیب پی‌آمده، در مقال‌های صادق پژوهشگر تاریخ معاصر ایران ذکر شده است: «محمدعلی فروغی در آغاز سلطنت رضاشاه، نخست در قامت کفیل نخست‌وزیر ظاهر شد. سپس در سال ۱۳۰۵ شمسی و در کابینه مستوفی‌الممالک، وزیر جنگ شد. پس از آن به سفارتی کبرای ایران در ترکیه منصوب شد و در این ایام توانست، روابط بسیار نزدیکی با کمال اتاتورک رئیس‌جمهور و عصمت اینونو نخست‌وزیر و سایر مقامات ترک ایجاد نماید. فروغی از این نزدیکی، کمال استفاده را کرده و موجبات سفر رضاشاه

را به آن کشور فراهم نمود. غرض و نیت فروغی از این سفر، آن بود که شاه از نزدیک با مظاهر تمدن اروپا -که به وضع شسایانی در ترکیه رواج پیدا کرده بود- آشنا شود و بعد به عنوان سوغات، قسمتی از آن تمدن را در ایران پیاده کند. رضاشاه در روز دوازدهم خرداد ۱۳۱۲، عازم ترکیه شد و به مدت ۴۰ روز در این کشور باقی ماند و پس از بازگشت به کشور، تصمیم گرفت ایران را از لحاظ ظاهری به پای ترکیه برساند. تغییر کلاه، کشف حجاب، تأسیس دانشگاه، جمله سوغات ترکیه بود. همانگونه که جشن هزاره فردوسی، تأسیس دانشگاه تهران، تأسیس فرهنگستان زبان و پیمان سعدآباد نیز، در این زمره به شمار می‌رفت. فروغی با مهارتی خاص موفق به انجام خواسته‌های خود شد، بدون اینکه شخصاً قدمی برداشته باشد. پس از آن وی در کابینه مخیرالسلطنه در سال ۱۳۰۶ شمسی، ابتدا وزیر اقتصاد و سپس در ۱۳۰۹ وزیر خارجه شد و در شهریور ۱۳۱۲، مجدداً رئیس الوزرا گشت و در آذر ماه سال ۱۳۱۴، و پس از واقعه مسجد گوهرشاد، از رئیس الوزرایی عزل و برکنار شد! در واقعه مسجد گوهرشاد، فروغی به عنوان رئیس دولت و بهترین رئیس الوزرای رضاشاه، باسدی استنادی خراسان - که در پیاده‌سازی برنامه‌های قزاق در کشف حجاب و جایگزینی کلاه پهلوی ب خوبی عمل نکرده بود- قربانت داشت. دو تن از دختران فروغی، عروس اسدی بودند. طبعاً فروغی در مقام شفاعت بر آمد، ولی شاه به اندازه‌ای عصبانی و مشوش بود که نه تنها شفاعت او را نپذیرفت، بلکه به وضع موهن و زنده‌ای او را از کار برکنار ساخت و اسدی را هم اعدام کرد! پس از اعدام محمدولی اسدی، از علی‌اکبر اسدی نماینده مجلس نیز سلب مصونیت شد. او را هم به زندان بردند و دیگر فرزندان اسدی هم گرفتار شدند و به این ترتیب، دوره دوم نخست‌وزیری محمدعلی فروغی نیز پایان یافت. او مغضوب شد، در خانه خود نشست و در را به روی همه بست! شش سال تمام خانه‌نشین بود و در تمام این مدت، رضا شاه حتی یک بار هم سراغی از او نگرفت! اما از نظر خود فروغی، این دوران پر بارترین دوران زندگی او به شمار می‌آید، زیرا طی این سال‌های انزوا و گوشه‌گیری بود که اثری چون: سیر حکمت در اروپا، حکمت سقراط و آئین سخنوری را تحریر و به تحقیق در آثار بزرگان ادب فارسی و تصحیح و نشر نسخ صحیح دواوین آنها، از جمله گلستان و بوستان سعدی و مقابله و تصحیح شاهنامه فردوسی و خشمه نظامی پرداخت…»

■ **به سلطنت رساندن فرزند رضاخان، واپسین مأموریت «دکاء الملک»**
در شهریور ۱۳۲۰، اراده‌ای که رضاخان را به سلطنت رسانده، این بار نه با کودتا و اشتمال، بل با طریق استاد اعظم وارد عمل شد! به باور لگلی‌ها، قزاق باید می‌رفت، اما گزینهای کم‌خطر تر و سر به راتر از فرزند وی نیز پیدا نمی‌شد. هم از این روی محمدعلی فروغی در روزهای حساس شهر یور ۱۳۲۰، از یک سو قصد داشت تا رضاخان را -که از سر بیچارگی به او پناه آورده بود- ترغیب به فرار از ایران کند و از سوی دیگر، فرزند نوجوان را نابد و راه را به مدیریت این دکاء، شرایط را به‌شکلی که مطلوب انگلستان بود، رقم زند. این امر در تحلیل علی‌کبیر حمیدی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، چنین انعکاس یافته است:

«به نظر می‌رسد فروغی در کنار مذاکره با نمایندگان روس و انگلیس، نقش خود را در فراری دادن شاه و ایجاد نگرانی عمیق در وی نیز، به خوبی ایفا کرده باشد. در روز ۲۴ شهریور که خبر رسیدن ارتش سرخ به کرج، به رضاشاه رسید، فروغی به شاه‌آباد می‌شود: آنها فقط با خود اعلیحضرت کار دارند! روشن است که رضاشاه که معتقد بود که روس‌ها قصد دارند انتقام حاکمو نیست‌ها را از وی بگیرند، مقدرش ممکن است از این اخبار اندیشناک شده باشد. آن هم رضاشاهی که چندبار تصمیم به حرکت به سمت اصفهان گرفته و با خواست علی سهیلی و فروغی، از این کار منصرف گشته بود. در پی این مذاکره آخر بود که قزاق شتابزده پیشنهاد کناره‌گیری و خروج از ایران را مطرح می‌کند و می‌گوید: من خاضرم از سلطنت استعفا دهم و از ایران به گوشه‌امنی بروم. در حالی که پیش از آن، فروغی پیشنهاد استراحت در مازندران را به وی داده بود! در پی این ماجرا، رضا پهلوی استعفانامه‌ای را که از پیش توسط فروغی نوشته شده بود، به سرعت امضاء می‌کند. اما نکته‌ای که نقش فروغی را با اهمیت‌تر جلوه می‌دهد یا دست کم این امر در تاریخ معاصر برجسته‌شده، ماجرای استعفا سریع رضاشاه و سوگند زودهنگام ولیعهد او در مجلس بود. سفر تخته‌های سه کشور براساس آخرین مذاکره صورت گرفته، هنوز نظر نهایی دولت‌های متبوع خود را در خصوص جانشینی ولیعهد - که تلوپحا درباره آن با فروغی هم نظر شده بودند- به ایران اعلام نکرده بودند. با این حال فروغی با استفاده از شتاب و بیم رضاشاه از افتادن به دست ترنر سرخ شوروی، در یک حرکت سریع، متن استعفانامه را به‌امضای رضاشاه رسانده و محمد رضا را برای ادای سوگند در مجلس آماده می‌کند! فروغی و سهیلی تأکید داشتند که قسم خوردن ولیعهد به عنوان شاه جدید ایران، بیش از ۲۴ ساعت به تأخیر نیفتد. به تعبیر ابراهیم خواجه نوری، بسا توجه به اینکه انگلیسی‌ها و روس‌ها، هنوز نسبت به شناختن پادشاه جدید ایران دستوری به نمایندگان مختار خود صادر نهموده بودند، خود این خصیصه ممکن بود در صورت تأخیر معرفی شاه به مجلس، موجب ایجاد تردید و اشکالاتی در ذهن چرچیل واردنیش و استالیان دوراندیش‌تر بشود…»